



در خانه، خاله سماور را روشن می کند.
دو پسر خاله با هم بازی می کنند. احمد از محمود دعوت می کند فردا همراه آنها به
دهشان برود. به او می گوید: «ده ما خیلی قشنگ است و تو هیچوقت در کوچه های
ده گم نخواهی شد.»
مشهدی رحیم آقا و رحیم آقای قناد و حاج رحیم آقا از آشنائی با همدیگر خیلی
خوشحالند.
رحیم آقای قناد به همه نقل می دهد.



دو خانم خانه نماز را روشن می کند.
دو پسر خانه یا هم بازی می کنند. احمد از محمود دعوت می کند فردا همراه آنها به
دشتان بروند. او می گوید: «دو تا خیلی قشنگ است و تره هجرات در کورچه های
بازی می بتوانی شد.»
کرمی و رستم با هم می خندند و رستم آقا از آشنایان با همدیگر خیلی
خوشش می آید.
آقا همدیگر را می بیند.